

پهلوی ، پهلوانی

در شاهنامه

فردوسی در مقدمه شاهنامه گزارش می‌کند که دوستی برای او کتاب شاهان را فراهم کرد تا او به تنم آورد و به این مهم ترغیبش کرد ، ضمن اینکه به او گفت :
گشاده‌زبان و جویانیت هست
سخن گفتن پهلوانیت هست

(چاپ بروخیم . تهران ۳۶-۱۹۳۴/۱۴-۱۳۱۳ ، ص ۱۰ ، بیت ۱۶۷)

مصراع نخستین به این معنی است که « تو دارای قریحه سخن گفتنی و جوانی داری ، چه برداشتی از مصراع دوم باید داشت ، معنی این مصراع بستگی به مفهومی دارد که به کلمه مهم پهلوانی داده می‌شود . این کلمه یا فقط توصیفی است که ارتباط مستقیم با واژه پهلوان دارد و « شایسته پهلوانان » یعنی « باثبات ، قیرتان ، خماسی » معنی می‌دهد یا یک اصطلاح فنی است که زبانی را مشخص می‌کند . در مورد اول همچنانکه مول ترجمه می‌کند ، این مفهوم را خواهد داشت که : « تو می‌توانی یک داستان پهلوی را حکایت کنی » ، در مورد دوم معنی این خواهد بود : « تو زبان پهلوی را می‌دانی » . بنا بر توصیف نخستین ، این شعر فقط بزرگداشتی است برای استعداد شعری فردوسی و بنا بر دومین توصیف ، این شعر آگاهی قابل توجهی در مورد اطلاعات زبانی‌شناسی او می‌دهد .

پهلوانی نمی‌تواند از پهلوی جدا باشد : در شاهنامه ، چنانکه در مثالهای زیر دیده می‌شود ، این دو صورت مترادف یکدیگرند . کلمه پهلوی / پهلوانی اصطلاح بسیار مهمی در تمدن ایرانی است . در فارسی این کلمه از یک فضای معنایی بزرگی برخوردار است : به عنوان نام زبان ، به حقایق متفاوتی الحاق می‌شود ، و به صورت یک کلمه و سنسی تفاوت‌های جزئی

⊙ G.Lazard, Studia Iranica I, 1 (1972) 25-41 .

(۱) ما این مسئله را در مقاله « پهلوی ، پارسی ، دری ، زبانهای ایران بنابر اینسن مقفغ » یادنامه هینورسکی که در ادینبورگ منتشر می‌شود (مورد مسائله قرار داده ایم . این مقاله اکنون در این یادنامه منتشر شده است (مترجم) .

مختلفی را که با تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران قبل از اسلام مرتبط است در بردارد. شعر فردوسی که در بالا ذکر شد میهم بودن کلمه و مشکلی را که مفسر با آن مواجه است کاملاً روشن می‌سازد. این شعر بررسی دقیق موارد استعمال کلمه را برای مشخص کردن معنی این اصطلاح نشان می‌دهد؛ مطلبی که برای مورخ همان اندازه مهم است که برای زبان‌شناس. برای یک چنین بررسی قطعاً شاهنامه زمینه مناسبتری را دارا است.

بنابر واژه نامۀ ولف ۱. در شاهنامه پهلوانی سنی و یک بار و پهلوی شصت و پنج بار می‌آید؛ این نود و شش مثال که بنا بر عبارت، کاربرد آن‌ها در چندین گروه معنایی است، می‌تواند طبقه بندی شوند:

۱) صفت پهلوان (ان) غالباً در مسود یک جامه یا قطعه‌ای از ملزومات یک جنگجو به کار رفته است. پهلوی توصیفی است از جامه (س ۲۹۷، بیت ۶۶۸، بیت ۲۵۶۶؛ س ۲۸۲، بیت ۳۸؛ س ۸۲۴، بیت ۹۲۹؛ س ۱۰۹۳، بیت ۴۷۹؛ س ۱۲۹۵، بیت ۱۰۵ و نسخه؛ س ۲۱۲۰، بیت ۷۴؛ س ۲۲۷۸، بیت ۲۹؛ س ۲۸۴۱، بیت ۲۹۲۸)، «ذره (س ۱۱۷۹، بیت ۷۵۲)، جوشن (س ۱۵۰۱، بیت ۳۳۴؛ س ۱۵۳۵، بیت ۷۰۲)، بسته و کمر بند؟ (س ۱۷۴۱، بیت ۴۳۰۶)، تیغ (س ۱۱۰۳، بیت ۱۶۶۱ پهلوی تیغ، نسخه: کاپلی تیغ). پهلوانی همچنین قبا (س ۱۴۰، بیت ۲۰۴) و جوشن (س ۱۵۷۰، بیت ۱۲۷۲) را توصیف می‌کند.

در اینجا مفهوم سفت مورد تردید نیست. این مفهوم با موصوف پهلوی یا پهلوان مستقیماً مرتبط است که یک دلاور ایران باستان را مشخص می‌کند: جنگجوی آزاده نژاد، و سردار لشکر، با شکوه طبقه‌اش و پرهیز کارهای نژادش، رفتار امین، نیرو، شجاعت، جوانمردی. در اینجا انگاره شکوه در درجه اول قسار دارد. جامعه پهلوی پوشی شایسته یک پهلوان است، یعنی، مجلل، شاهوار. غالباً دیده می‌شود که نسب‌زادگانی که چنین جامعه‌هایی در بردارند، آنها را در مراسم عزا پاره می‌کنند:

همه جامه پهلوی بردرید

اصطلاحی که سه بار تکرار می‌شود (س ۶۸۲، بیت ۳۸؛ س ۱۰۹۳، بیت ۴۷۹؛ س ۲۲۷۸، بیت ۲۹)، یا همچنین:

همه جامه پهلوی کرد جاگ

(س ۶۶۸، بیت ۳۵۶۶؛ س ۸۲۴، بیت ۹۲۹ یادداشت؛ س ۲۸۴۱، بیت ۲۹۲۸).
تجسم شکوه جامه، منظره درد ایشان را مهیج‌تر می‌کند. همان مفهوم «مجلل، آزاده، شاهوار، شایسته یک پهلوان»، وقتی که توصیف پهلوان (ان) ی به گوهر (س ۲۶۴۴، بیت ۲۶۰۵) و س ۲۸۷۱، بیت ۳۴۶۵: گوهر پهلوی).

۲) ف. ولف، فهرست واژه‌های شاهنامه فردوسی، برلن ۱۹۳۵، موارد: پهلوانی، پهلوانی سخن، پهلوی، پهلوی. ما البته مواردی را که در آن پهلوانی یک صفت نیست بلکه موصوف مجردی است که «شایستگی پهلوان، ویژگیهای پهلوان و غیره» معنی می‌دهد کنار می‌گذاریم - میان معانی پهلوی، ولف «شهر» رانیز ذکر می‌کند. ما هیچ موردی که در آن پهلوی در ارتباط با پهلوی «شهر» آمده باشد نیافتیم.

آلت « زین و برک » (يك اسب) (ص ۱۵۷۱ بیت ۱۲۸۱ نسخه بدل : آلت پهلوانی) نسبت داده می‌شود ، دوباره بازشناسی می‌گردد . در مورد خوان (موضوع عبارت از ضیافتی است که زال به خاطر مهربان که برای ادای احترام به او آمده است برپا می‌کند) :

یکی پهلوانی نهادند خوان

(ص ۱۴۹ بیت ۳۷۶) ، تصور پختن‌گی را باشکوه و جلال به هم می‌آمیزد .

بالاخره پهلوانی نگین (ص ۱۰۷۵ ، بیت ۱۸۱) محتملاً آشکارا سنگ یا مهره‌ای را مشخص می‌کند که علامت يك پهلوان است و فقط يك سنگ درخشان نیست : همچنین ص ۳۲۰ ، بیت ۹۳ .

مری کو کشد پهلوانی کلاه

پهلوانی کلاه قبل از آنکه يك سر بند مجلل باشد ، در مفهوم يك سر بند (تاج ، تاج کیانی) است که پهلوانان را مشخص می‌کند . افسر پهلوانی هم به‌عنوان صورت تفسیر می‌شود ،

تسرا افسر پهلوانی دم

در همه موارد بررسی شده ، شخصیت‌های مذکور ، از بزرگان و یا از اعضاء طبقه پهلوانان هستند . به استثنای ملکه شیرین که تاجی مزین به گوهرهای شایسته پهلوانان بر سر دارد ، (ص ۲۸۷۱ ، بیت ۳۴۶۵) همه از جنگجویانند : زال ، رستم ، گیو ، بهرام پسر گودرز ، بیژن ، پیران ، بیدرفش ، اسفندیار ، شاهان بهمن و دارا ، شاهزاده ساسان ، شاه بهرام گور ، شاهزاده ساسانی گنهم و سوزفزی ، دستور شاه فیروز . ضمناً به این موضوع توجه شود که تقریباً همه ایرانی هستند ، فقط پیران که (جامه‌های پهلوانی خود را پاره می‌کند ، و بیدرفش که او را با « زره پهلوانی » می‌بندد ، توراتی هستند .

(۲) در دومین گروه کار بسیار ، صفت پهلوانی و ویژگی‌های هیت ، نیرومندی جسمانی و مردانگی را که خاص پهلوانان است ، به‌یاد می‌آورد . پهلوانان يك تن ، يك شانه ، يك برو بازو ، يك نیرو ، يك سرشت پهلوانی دارند : پهلوی سفت تن (ص ۱۵۵۱ ، بیت ۹۷۲) ، باژ (ص ۹۹۲ بیت ۵۵۴) ، بردیاز (ص ۳۶۳ ، بیت ۷۸۵) ، دستبرد (ص ۱۵۱۷ ، بیت ۳۵۹) ، ص ۱۵۴۲ ، بیت ۸۱۶) است ؛ پهلوانی ، سرشت‌دا (ص ۲۷۸۵ ، بیت ۱۹۵۰) ، تن (ص ۸۶۳ بیت ۱۵۹۹ نسخه : ص ۱۷۴۵ ، بیت ۴۳۷۵ نسخه : دل) ، بر (ص ۱۷۸۱ ، بیت ۱۲۰) و دلخت - پنجه مجازی رستم از زبان یکی از اعقابش - (ص ۶۸۷ ، بیت ۱۰۳) را توصیف می‌کند . ص ۱۵۳۳ ، بیت ۷۱۱

زده پهلوانی یکی بر جگر

اسفندیار ، به رقیب توراتی خود ضربه محووشی می‌زند ، يك ضربه پهلوانی واقعی .

اینجا هم شخصیت‌های مورد نظر نجیب‌زادگانند ، رستم ، بهرام پسر گودرز ، نودز پسر شاه گنشاب ، اسفندیار ، اسکندر ، بهرام چوبین ، بجز يك زن ، رودابه دلیر ، مادر رستم قوی پیکر ، که بعد از مرگ پسرش از خوردن غذا امتناع می‌کند و خود را دستخوش شفق و ناتوانی می‌سازد (ص ۱۷۴۵ بیت ۴۳۷۵) :

(۱) تلف پهلوانی را در اینجا چون يك اسم مجرد « شایستگی پهلوان » تلقی می‌کنند ، اما احتمالاً این کلمه صفتی چون خسروانی در افسر خسروانی است (ص ۸۷۸ ، بیت ۱۴۱) .

ز ناخوردنش چشم تاریک شد
تن پهلوانیش یاریک شد

(۳) در دو مورد کلمه پهلوی برای توصیف يك آئین ، دین یا کیش ، به کار می رود .
در پایان تاریخ سلطنت بهمن ، فردوسی در بیت زیر ، بطور مختصر ، وصلت این شاه را با دختر
خودش های گزارش می کند. (ص ۱۷۵۶ ، بیت ۱۲۷) :

پدر در پذیرفتش از نیکوی
بدان دین که خوانی و را پهلوی

شاعر چنین عملی را که همانطور که می دانیم در اخلاق مزدیسنايي سفارش شده است
ولی به چشم مسلمانان عجیب و مایه رسوائی است ، باحاله به دینی که آن را پهلوی ، یعنی
دین زردشتی می نامد ، توضیح می دهد و یا باحالتی اسرارآمیز توجیه می کند .

در نامه ای که ارجاسب ، شاه تورانی به گشتاسب ، بعد از قبول وحی زردشت ، می نویسد ،

اشاره زیر را می خوانیم (ص ۱۵۰۳ ، بیت ۱۴۱) :

ببفکندی آئین شاهان خویش
بزرگان کیشی که بودند پیش
تبه کردی آن پهلوی کیش را
چرا ننگریدی بی پیش را

اینجا منظور دین ایرانی پیش از آئین زردشت است .
می بینیم که همان اصطلاح به دو واقفیت متفاوت بر می گردد . اما این موضوع به این
معنی نیست که کلمه پهلوی دو مفهوم متفاوت داشته باشد . رابطه مشترك دو مورد این است که
این کلمه به دین باستانی در برابر دین حاضر اطلاق می شود که این کیش دوران حاضر
برای گشتاسب دین زردشتی ، و برای فردوسی و معاصرانش اسلام است . بسلاوه موضوع همیشه
عبارت از سنت ایرانی است . گزینش کلمه پهلوی دو مفهوم « باستان » و « ایرانی » را بهم
مرتبط می کند : دین پهلوی بویژه دین گذشته ایرانی است .

(۴) در چند مورد پهلوی فقط وی قید و شرط نام يك نژاد به مفهوم « ایرانی » است
و در مقابل دیگر نژادها مانند رومی ، چینی ، هندی و غیره قرار می گیرد . این کلمه مردمان
و اشیاء مصنوعی را توصیف می کند و جوهر ایرانی را گزارش می کند . به سورتی که در قالب
شاعنهای و تمدن باستانی وجود داشته است و حواسه طرح آن را در گذشته افسانه ای ترسیم
می کند . زبیر ضمن پاسخ به ارجاسب تورانی ما او را به جمع آوری سپاهی از دلبران تهدید
می کند که همه از نژاد ایرج خواهند بود ، نه ترک و از نژاد افراسیاب (ص ۱۵۱۰ ،
بیت ۲۴۹) :

همه ایرجی زاده پهلوی
نه افراسیابی و نه پیروی

به علاوه دشمنان ایران مجموعه ای از ملت های کاملا متفاوت را جمع کرده اند (ص ۹۸۹ ،

بیت ۴۹۳) :

سپاهی بدین سان بیامد زچین
ز سقلاب و ختلان و توران زمین

همه به رستم حمله می کنند (ص ۹۹۳ ، بیت ۵۵۸) :

یکی حمله کردند بر پهلوان
ز ترکان و سقلاب و ز هندوان

اما رستم که از یاری جنگجویان ایرانی برخوردار است ، به قتل عام بزرگی دست می زند ؛
نبرد بیداد می کند و یزودی صفت نبرد از مردگانی از هر نژاد و ضمن آن از مردمهای ایرانیان
پوشیده می شود (ص ۹۹۴ ، بیت ۵۸۰) :

زچینی و شکسی و از هندوی
ز سقلاب و هری و از پهلوی

هدایای شاهانه (خلعت) شامل قماشهای گرانقیمت رومی ، چینی و ایرانی (پهلوی)
است (ص ۳۷۶ ، بیت ۹۶۹/۷۰) ، کیکاووس برای رستم اسب و استرگرانیها با زین و برگ
طلا می فرستد ،

همی بارشان دیبند خسروی
ز رومی و چینی و از پهلوی

ص ۱۸۷۰ ، بیت ۱۰۸۱ ، اسکندر تیغش را مفتخر می کند :

بفرستد پس خلعت خسروی
ز رومی و چینی و از پهلوی

در قطعه‌ای مربوط به پیشگوییهای جاماسب که فتوحات زریبر را توصیف می کند ، زریبر
به عنوان « شاه پهلوی » ، کسی که هیچکس نمی تواند در برابرش مقاومت کند ، توصیف
می شود (ص ۱۵۱۷ ، بیت ۳۶۶) :

نه اسند کن آن پهلوی شاه را

احتمالا باید مفهوم « ایرانی » را در نظر داشت. اما این کلمه بجز اینکه نام يك نژاد
است عبارت از يك وصف مدح آمیز نیز می باشد : زریبر يك « شاه واقعی ایرانی » است ، او
حقت دلیریهای يك مرد از نژاد خود را دارد. این مورد می تواند بخوبی در ردیف شماره ۲
در کتاب پهلوانی تخت (رستم) قرار گیرد. این مفهوم در مرز دو کاربرد جای دارد .

۵) پهلوانی به عنوان وصف مرود ، اصطلاحی قبی است که بر نوع خاصی از موسیقی
دلاله می کند : این آهنگی است که رستم در حالیکه کودک است به آن گوش می کند (ص
۲۵۸ ، بیت ۶۴) ، آهنگی که بر آن فتوحات رستم را پیش کیشرو می خوانند (ص ۱۰۴۸ ،
بیت ۱۴۹۲) و فتوحات استندیار را پیش بهرام چوبین (ص ۲۶۶۳ ، بیت ۱۶۹۲) ، و آهنگی
است که یاربد برای خسرو پرویز می نوازد (ص ۲۸۸۴ ، بیت ۳۶۹۰ و با نسخه بدل
درد ، ص ۲۸۸۳ ، بیت ۳۶۸۶) . پهلوانی همچنین يك بار مویه را توصیف می کند ، (ص
۲۹۳۱ ، بیت ۳۸۳) :

همی پهلوانی بر او مویه کرد

و چون موضوع عبارت از ندبه های یارید برای خسرو پرویز مخلوع است ، می توان اندیشید که این موسیقیدان درد خود را ضمن آواز خواندن بیان می کند . برشمردن آهنگهایی که پهلوی یا پهلوانی گفته می شود در نظم فارسی مثلا در اشعار مسعود سعد ، نظامی و حافظ ، نادر نیست^۱ .

۶) در موارد متعدد پهلوان(ان) ی نام يك زبان (یا يك خط) است که عبارت آنرا به وضوح نشان می دهد . در دوران باستان این اصطلاح نام زبان پارسی بود . سپس واژه تحول شگرف و متفاوتی را گذرانده است . در فارسی این اصطلاح معمولا یا لهجههایی از اصل مادی یا مادی-پارسی را که در شمال شرق ایران رایج بوده است و اشعاری که پهلویات نامیده می شود به آن زبان به نظم کشیده شده ، توجیه می کند ، یا فارسی میانه ادبی را ؛ که هنوز هم بنابر سنت آن را « پهلوی » می نامند . فردوسی غالباً این مفهوم اخیر را در گفته های خود دارد : زبان ادبی و رسمی ایران ساسانی ، برای شاعر زبانی است که ایرانیان سراسر دوره پهلوانی به آن سخن می گفتند و می نوشتند . مسواری که در آن ها پهلوان(ان) ی بدون هیچ شکلی به مفهوم زبان یا خط است ، عبارتند از :

الف) موردی که در آن زبان (یا خط) پهلوان(ان) ی بطور وضوح در برابر يك زبان یا زبانهای دیگر قرار دارد . در سرگذشت کتاب **کليلة و دمنه** ، مفهوم کلمه کاملاً روشن است . این کتاب که در دوره سلطنت خسرو انوشیروان به ایران وارد شد ، نخست به پهلوی نوشته شد (ص ۲۵۰۶ ، بیت ۳۴۹۲) :

نہشتند بر نایب خسروی

نید آن زمان خط بجز پهلوی

تا زمانی که عربی پذیرفته شود ، این کتاب را به این سخن می خوانند (بیت ۳۴۹۴) :

چنین تا به تازی سخن رانندند

از آن پهلوانی همی خوانندند

سپس آنرا به عربی ترجمه کردند (بیت ۳۴۹۷) :

کليلة به تازی شد از پهلوی

بر آنسان که اکنون همی بشنوی

ص ۸۹۱ ، بیت ۳۵۹ ، صحبت از يك تورانی ماهر است که جادوگری و زبانهای بیگانه را می دانست :

بیاموخته کژی و جادوی

بدانسته هم چینی و پهلوی

در اشعار زیر پهلوان(ان) ی زبان ایرانی را در برابر زبانهای بیگانه (عربی ، چینی) مشخص می کند ؛ بدین معنی که چون این زبان مربوط به دوران باستان می باشد پهلوی

۱) مثال در دهخدا ، لغت نامه ، مورد پهلوی ، پهلوانی سماع .

است. در يك مورد قابل توجه، این کلمه در برابر نام دیگری از زبان ایرانی پارسی قرار می‌گیرد و تفسیر متفاوتی را القاء می‌کند. ص ۲۹۱۳ بیت ۷۴/۷۵، شیروی که تاج و تخت پدرش خسرو پرویز را گرفته و او را به زندان افکنده است، دستوراتی به زندانبان می‌دهد:

که همداستانی مکن روز و شب
که در پیش خسرو گشایند لب
مگر آنکه گفتار او بشنوی
اگر پارسی گوید ار پهلوی

منظور از پارسی و پهلوی در اینجا لزوماً دو زبان متفاوت است که ظاهر آن منظور از «پارسی» فارسی میانه، زبان مشترک و منظور از «پهلوی» زبان پارسی یا ماد-پارسی است. متداول در شمال غربی می‌باشد که در اواخر دوران ساسانی، در کنار زبان پارسیک از اهمیت خاصی برخوردار بود.

پهلوی همچنین در کنار پارسی به کار رفته و به همین گونه در سرگذشت شاه تهمورث توجیه می‌شود. در آنجا چنین گزارش می‌شود که دیوانی که شاه تهمورث به خدمت گرفته بود به او خط آموختند (ص ۲۲، بیت ۴۴-۴۶):

نیشن به خسرو پیاموختند
دلش را به دانش بیفروختند
نیشن یکی نه که نزدیک سی
چه رومی چه تازی چه پارسی
چه سندی چه چینی چه پهلوی
نکاریدن آن گنجا بشنوی

شاهنامه در اینجا خاطر؛ دوخط را حفظ می‌کند، پارسی و پارسی که ما از طریق کتیبه‌ها کاملاً با آنها آشنا ایم. بالاخره ص ۱۸۷۵، بیت ۱۱۶۸، شاه اسکندر به خاور دور می‌رسد، در کشوری که مردم آن به هیچ یک از زبانهای شناخته شده سخن نمی‌گویند:

زبانها نه تازی و نه پهلوی
نه چینی نه ترکی و نه خسروی

اگر زبان شاهانه (خسروی) فارسی میانه باشد، پهلوی باید اینجا بازم معنی پارسی داشته باشد.

ب) متواتری که در آنها کلمه پهلوان(ان)ی بعد از حرف اضافه ی آمده است: بر پهلوان(ان)ی «به زبان پهلوی» یعنی عموماً «به پهلوی» معنی می‌دهد. بزرگهر

۱) رجوع کنید به «پهلوی، پارسی، دری»

۲) مول «پارسی» ترجمه می‌کند. همینطور واقف که برای این مفهوم فقط همین مرجع را می‌دهد.
۳) این چند مورد (بخصوص اولی) برای گزارشگر زبان‌ها گواهی قابل توجهی همراه می‌آورد که بدون شك به منابع فردوسی می‌رسد. بسیار کم احتمال دارد که فردوسی خود طرز تفکری روشن و صحیح از متمایزات زبانشناسی در گذشته داشته باشد.

که بعنوان سفير به دربار هند آمده است به این زبان درود می‌فرستد (ص ۲۴۶۸، بیت ۲۷۸۹) ،

فراوانش بستود بر پهلوی

بدو داد پس نامه خسروی

خسرو پرویز در آغاز يك نبرد به این زبان خدا را به یاری می‌طلبد (ص ۲۷۷۴ بیت ۱۷۳۹) :

به یزدان همی گفتم بر پهلوی

که از برتران پاک برتر تویی

او موقعی که پسرش تخت و تاج او را گرفته است، چنین سخن آغاز می‌کند (ص ۲۹۰۸ ، بیت ۴۱۱۲) :

سخن گفتم از آن پیل بر پهلوی

وشیرین بعد از یک جدایی طولانی به این زبان به خسرو پرویز خطاب می‌کند (ص ۲۸۷۱ بیت ۳۴۷۱) ،

زبان تیز بکشاد بر پهلوی

وسیاوش در حال بازی چوگان در توران ، به این زبان تعلیماتی به همراهان ایرانش می‌دهد (ص ۶۰۲ ، بیت ۱۴۴۴) ،

سیاوش غمی گفتم از ایرانیان

سخن گفتم بر پهلوانی زبان

اما شاه توران ، سخن او را با اینکه به زبان بیگانه ، پهلوی ، گفته می‌شود ، می‌فهمد (بیت ۱۴۴۹) ،

سپهدار ترکان چو آوا شوند

بدانست کان پهلوانی چه بود

اصطلاح بر پهلوی هم‌راه با فعل « نوشتن » نیز فراوان است . بزرگمهر اندرزهای حکیمانه‌اش را بر پهلوی نوشته است (ص ۲۴۴۹ ، بیت ۲۴۳۵) :

نوشتم سخن چند بر پهلوی

ابری دفتر و کاغذ خسروی

کیکاوس و کیخسرو به توافقی می‌رسند (ص ۷۷۲ ، بیت ۱۱۴) :

یکی خط نوشتند بر پهلوی

به مشک از برد دفتر خسروی

اما غالباً شاهان نامه‌ها را به پهلوی می‌نوشتند : کیخسرو برای اینکه یانغان را امر به انقیاد کند (ص ۷۵۹ ، بیت ۱۳۶۱) ،

ز عنبر نوشتند بر پهلوی

چنان چون بود نامه خسروی

به رعایای خود برای یاری طلبیدن از آنها (ص ۱۲۷۸ ، بیت ۱۱۶) ،

به هر نام‌داری و خودکامه‌ای
نوشتند بر پهلوی نامه‌ای

بهرام گوربه قائم مقام‌های خود (ص ۲۲۰۸، بیت ۱۶۴۹)، انوشیروان به اقوام خود (ص ۲۳۱۶،
بیت ۹۴) به خاقان (ص ۲۴۲۶، بیت ۲۰۱۷)، به قیصر (ص ۲۷۵۳، بیت ۱۳۶۱)، پرویز
به شاهان زبردست (ص ۲۷۳۰، بیت ۲۷۴۴).
در موارد بسیار فردوسی نامه‌های خاص یا کلماتی را که «به پهلوی» به کار رفته‌اند
و در فارسی غیر مستعمل است بر می‌شمارد: بیورسب، نام دیگر ضحاک (ص ۲۸، بیت ۹۵-۹۶):

همان بیورسبش همی خواندند
چنین نام بر پهلوی راندند
کجا بیور از پهلوانی شمار
بود در زبان دری دهمزار

گنگک دژ هوخت، نام اورشلیم (ص ۵۲، بیت ۳۴۱/۴۲):

به بیت المقدس نهادند روی
چو بر پهلوانی زبان راندند
همی گنگک دژ هوختش خواندند

پیداوسی، نام يك سکه (ص ۲۲۰۵، بیت ۱۶۰۶):

که بر پهلوی موبدی پارسی
همی نام بردیش پیداوسی

آیا فردوسی می‌خواهد بگوید که این کلمات گویشی هستند و یا به زبان باستانی تعلق
دارند؟ نظریه دوم بیشتر محتمل است، با اینکه هر دو تفسیر به هیچوجه در تفسیری از این
نوع منافی هم نیستند.

(ج) مواردی که موضوع دانستن (یا ندانستن) پهلوان(ان)ی «پهلوی» است.
سه مورد از میان آنها تفسیرهایی بر روی نامه‌های خاص هستند، شبیه تفسیرهایی که اکنون دیدیم.
یکی شامل اروند، نام دجله است (ص ۵۱، بیت ۳۲۵)،

اگر پهلوانی ندانی زبان
به نازی تو اروند را دجله خوان

نام دیگر ورزورد، برابر ماوراءالنهر، (شماره ۲۶۴۴، واژه‌نامه عبدالقادر بغدادی)

اگر پهلوانی ندانی زبان
ورزورد را ماوراءالنهر دان

سومی نام شهر بیکنک که سابقاً کندز بود (ص ۱۲۸۳، بیت ۲۲۰)،

ورا نام کندز بدی پهلوی
اگر پهلوانی سخن بشنوی

آخرین مورد شرحی است که چگونه حاکم روم بعد از بدست آوردن يك نامه از خسرو پرویز ، دستور می‌دهد به ذنبال دانشمندی که قادر به خواندن آن باشد بگردند (س ۲۸۹۶ ، بیت ۳۸۹۹) :

وز آن گاه داناسری را بجست
که آن پهلوانی بخواند درست



بنابراین کلمهٔ پهلوان(ان)ی در معانی بسیار متفاوتی به کار می‌رود : گاهی به صورت يك وجه وصفی به معنی « عالی ، شاهوار ، یا دلیر ، قوی ، و نیز « باستانی » ، گاهی به‌ضنوان نام يك نژاد « ایرانی » ، گاهی چون اسم نوعی از آهنگ و گاهی برای نامیدن يك زبان یا يك خط که معمولا پهلوی است و برخی مواقع پارتی یا لهجه‌ای که از آن مشتق می‌شود، می‌آید . مع‌هذا این معانی مختلف باهم بی‌ارتباط نیستند . گذرگاهی که هر کدام از این معانی از آن طریق تشکل یافته‌اند، بر ما مجهول است ؛ اما هر چه که باشد حتی اگر برخی قرابتها به‌طور ثانوی گسترش یافته باشد، به نظر می‌آید که برای فردوسی و خوانندگانش ، در اینجا ، به هیچوجه چند مفهوم وجود نداشته است ، بلکه تنها يك کلمهٔ پهلوی (یا گونهٔ پهلوانی) است که یکسانی معنایی آن ادراک می‌شود . اساس ادراک برگشتی است به قدمت ایرانی ، به دوران قهرمانی که در آن يك نمونهٔ نجابت یا نژادی يك در سحنهٔ نبرد همان قدر در حد اعتلا بود که در بزرها (بز و دزم) . اندیشه‌هایی از مبدأ ایرانی ، باستانی بودن ، نجابت ، دلیری و شکوه دقیقاً به هم وابسته‌اند ؛ فقط بنا بر متن ، یکی از مفاهیم بر دیگری برتری می‌یابد . زبان پهلوی خود زبان ایران باستان ، زبان ایران « پهلوانان » است ، این زبان همچنین زبان اصلی است که شایستگی مکاتبات شاهان و اندرزهای فرزندان را دارد .

در حقیقت ، این گوناگونی و این یکسانی به مفهوم کلمهٔ پهلوان(ان)ی وابسته است که ابهامی ایجاد می‌کند و تفسیرهای ظریفی در برخی عبارتها به وجود می‌آورد و ما اکنون به موارد گوناگونی ، که در آنها مفهوم به اندازهٔ مواردی که تا به اینجا مورد توجه قرار داده‌ایم روشن نیست ، توجه می‌کنیم .

مسئله همیشه عبارت از این است که بدانیم این کلمه يك زبان را مشخص می‌کند یا به‌طور مبهم قدمت ایرانی را به یاد می‌آورد . در برخی موارد ، تفسیر نخستین چندان مورد تردید نیست . س ۲۲۴۳ ، بیت ۲۲۷۸ نسخه ، وقتی که بهرام گور مخفیانه از دربار شاه‌مرد که بطور ناشناس به آنجا آمده بود گریخت ، شعر

همی پهلوی نام یزدان بخواند

مشکل بتواند مفهوم دیگری جز این داشته باشد که « او نام یزدان را به پهلوی خواند » س ۲۱۳۲ ، بیت ۲۹۰ ، در مورد شخصی که میوه‌هایی برای همان بهرام گور می‌برد ،

ورا پهلوی نام کیروی بود

که باید منظور این باشد « او نام پهلوی کیروی داشت » (ترجمهٔ مول) و یا « به پهلوی نامش کیروی بود » ، بازم به وضوح معلوم نیست چرا شاعر این نیاز را احساس

کرده است که در اینجا اسم زبان را ببرد . با فعل نیشن و موسوف خط ، پهلوی ، طبعاً به مفهوم پهلوی است . ص ۱۹۵۴ ، بیت ۶۰۸ ، تیری در برابر شاه اردشیر به زمین می خورد ،

نشته بدان تیر بد پهلوی

که ای شاه داننده گر بشوی

ص ۱۹۷۱ ، بیت ۱۴۷ ، همان شاه پسرش شاپور را تعلیم می دهد :

نیشن پیاموختش پهلوی

ص ۲۲۲۴ ، بیت ۱۹۳۴ ، فرستاده ای ، که کسی جز خود بهرام گور نیست ، نامه ای که به پهلوی روی پرند نوشته شده است ، بر شاه هند می برد :

یکی نامه دارم بر شاه هند

نشته خط پهلوی بر پرند

خط پهلوی ص ۱۵۰۳ بیت ۱۳۳ (نسخه : خط پهنوی « خط ترکی ») به همین ترتیب

تفسیر می شود .

زمانی که پهلوان (ان)ی وصف نامه یا دفتر است ، معنی همیشه «پهلوی» نیست . وقتی موضوع مربوط به نامه های شاهانه است که بطور مجملی عرضه می شود و با مشک بر ابریشم نوشته شده است ، می توان از خود پرسید که آیا این معنی نیست که «شایسته یك پهلوان ، شایسته یك بزرگوار ایران » معنی می دهد ؟ . با وجود این وقتی نامه به مفهوم مراسم است می توان مطمئن بود که منظور از نامه پهلوی (ان)ی یا پهلوی نامه نامه به پهلوی است ، زیرا همانطور که دیدیم غالباً گفته می شود که این نامه ها بر پهلوی نوشته شده اند و این اصطلاحی است که ابهامی پیش نمی آورد . عبارت در ص ۲۲۲۴ بیت ۱۹۴۵ یافت می شود :

پیامی رسانم سوی شاه هند

همان پهلوی نامه ای بر پرند

(موضوع عبارت از همان نامه است که در بیت ۱۹۳۴ توضیح داده شده است ، نشته خط پهلوی بر پرند و فوقاً ذکر شد) ، ص ۲۶۷۲ ، بیت ۱۸۴۷

چو آن نامه پهلوانی بخواند

(نامه خطاب به شاه هرمز است از سوی یکی از سردارانش) ، ص ۲۹۲۰ ، بیت ۲۰۷ ،

که بر خواند این پهلوی نامه را

(پیام پرویز به شرویه) . ص ۲۳۵۴ ، بیت ۲۴۵۵ ، شاه هند به بهرام گور می نویسد :

یک یکی خط و نوشت بر هندوی

پس از داد مائنده پهلوی

این بیت را احتمالاً باید اینطور معنی کرد که این نامه به زبان هندی ، یعنی از سوی بیگانه ای که کافر فرض می شود صادر شده بود و با وجود این پراز داد بود مانند نامه های به پهلوی ، یعنی نامه های شاهان ایران . ص ۲۹۳۷ ، بیت ۸۳-۸۲ ، شیرین را می بینیم که در آخرین لحظاتی که می خواهد خود کشی کند ، آخرین خواسته ها را به مردی قابل اطمینان وصیت می کند :

دبیری بی‌آورد انده‌بری
همان ساخته پهلوی دختری
بدان مرد داتنده اندرز کرد
همی خواسته پیش او ارز کرد

این دفتر که از پیش آماده است، باید مجموعۀ دستور عملهای مربوط به وصیت‌نامه باشد، یا فهرستی از دارایی‌های شیرین: پهلوی نمی‌تواند چیز دیگری جز «نوشته به پهلوی» معنی دهد.

دو مورد که در آنها پهلوی‌نامه یا دفتر به مفهوم «کتاب» را وصف می‌کنند، بیشتر بحث‌انگیز است. اولی در مقدمه (ص ۱۰ بیت ۱۶۶) است درست قبل از بیتی که قبلاً در آغاز مقاله برشمریم. دوست فردوسی به او قول می‌دهد که «نامه شاهان» را برایش بی‌آورد تا او آن را به شعر برگرداند:

نشته من این نامه پهلوی
به پیش تو آرم مگر نغوی

ما می‌دانیم که موضوع عبارت از شاهنامهٔ منثور فارسی است که به فرمان ابومنصور امیر طوس، در ۳۴۶ هجری توسط چهار دانشمند تدوین یافته است. این دانشمندان قطعات خداینامهٔ پهلوی را که موبدان حفظ کرده بودند جمع‌آوری نمودند. چنانکه فردوسی خود بوضوح آنرا حکایت می‌کند. پس باید چنین تعبیر کرد: «کتاب باستانی حاصل سنت ایرانی، قهرمانی، حماسی^۱». باوجود این چون نسخهٔ اصلی «نامه شاهان» کاملاً به پهلوی بوده است، می‌شود مانند مول «کتاب پهلوی» ترجمه کرد، نه در مفهوم «کتاب به زبان پهلوی» بلکه به معنی «کتابی که تحریر اصلی آن به پهلوی است»: تا حدودی مانند اینکه از «رمان انگلیسی» سخن گوئیم، حتی اگر منظور ترجمهٔ آن زبان باشد. به همین ترتیب از دفتر پهلوی در مقدمهٔ داستان بیژن و منیژه همان مفهوم به‌دست می‌آید که موارد عسانی را روایت می‌کند. دوست شاعر پیشنهاد می‌کند که داستانی بنا بر یک کتاب قدیمی برای او حکایت کند (ص ۱۰۶۶، بیت ۲۶ زدفکر... از باستان، رجوع کنید به بیت ۳۶ زدفکر نوشته که باستان)؛ و این دوست از او می‌خواهد که این داستان را به نظم آورد.

مرا گفت کز من سخن بشتوی
به شعر آری از دفتر پهلوی

مطلب می‌تواند عبارت از این باشد که نسخهٔ اصلی به پهلوی بوده است یا انطباقی بر فارسی. همان عدم اطمینان در مورد اصطلاح گفتار پهلوی^۲ در یک بیت غنایی که تذکره‌نویسان به فردوسی نسبت می‌دهند پیش می‌آید^۳:

۱) این تفسیر محمدتقی بهار است در مجلهٔ مهر سال سوم، ص ۴۹۶ ده‌چنین تفسیر ج. س. نازادپسا در زبان و ادبیات ایرانی میانه، لیبزیک، ۱۹۵۶، ص ۱۶. مقایسه کنید با دفتر پهلوان (ص ۲۵۳۰، بیت ۳۹۳۳) در شعری که بعداً ذکر خواهیم کرد.

۲) Ethe, Sitzber. der bayr. Akad., philol. Classe 1872 P.299

بسی رنج دیدم بسی گفته خواندم
ذگفتار تازی و از پهلوانی

این بیت داستانهایی از سنت ایرانی را که در اصل به پهلوی بوده ولی شاعر توانسته است ترجمه آنها را بخواند، به یاد می آورد^۱.

ص ۱۸۱۵، بیت ۱۳۷، در داستان اسکندر، یکی از حکایتها با عبارت زیر آغاز می شود:

چنین گفت گوینده پهلوی

عبارت می تواند مشخص کننده یکی از این دهقانان یا موبدانی باشد که سنت را به نویسنده شاهنامه منثور فارسی منتقل کرده اند، یا بهتر بگوییم منظور نگارنده اصل پهلوی است.

در مورد اول، «راوی ایرانی» به ذهن می آید. در دومی می توان یا همانطور «راوی ایرانی» یا «راوی باستانی» یا «راوی به زبان پهلوی» ترجمه کرد که برگشت موضوع در هر حال به يك اصل است، زیرا که پهلوی زبان دوران باستانی ایرانی است.

مواردی که کلمه پهلوان(ان)ی موصوف سخن یا عبارت سخن گفتن را توصیف می کند باقی می ماند که مورد مذاقه قرار گیرد. نخست متذکر می شویم که اصطلاح پهلوانی سخن يك بار بطور مشخص به مفهوم «زبان پهلوی»، در اشعاری که نام کنگدز را تفسیر می کند (ص ۱۲۸۳، بیت ۲۲۰) وما قبلا آن را نقل کردیم، ظاهر می گردد. ص ۲۵۳۰، بیت ۳۴-۳۹۳۳، يك کلمه مرکب، پهلوانی سخن، در عبارتی که یکی از حکایتهای داستان انوشیروان را آغاز می کند به کار رفته است:

بکسی پر بد پهلوانی سخن
به گفتار و کردار گشته کهن
چنین گوید از دختر پهلوان

به کلمه پهلوانی سخن مفهوم دیگری جز «به زبان پهلوی، سخن گفتن به پهلوی»، یا، بهتر، «که پهلوی می دانست» (ترجمه مول) نمی توان داد. بنا بر هرگونه احتمالی، شاعر، در اینجا اصطلاحات شاهنامه منثور فارسی را که منبع اوست عرضه می کند و این شعر یکی از این «موبدها» را به یاد می آورد که حکایتهای پراکنده خداینامک پیش آنها جمع آوری شده بود و هم اینان رساله های آموزشی را نیز حفظ می کردند (قطعه ای که از این راه وارد شده است، مباحثه های اخلاقی میان انوشیروان و يك موبد است). پس موضوع درباره يك پارسی دوران اسلامی است و بی فایده نیست که تصریح شود که این شخص پهلوی می دانست تا به گزارش او عمه گونه نفوذ لازم بخشیده شود. او شاید همان شخصیتی است که در دو مورد دیگر تاریخ دوره ساسانی به عنوان گوینده پارسی (ص ۲۳۵۴، بیت ۷۶۵) و دوشدلی پارسی (ص ۲۸۸۶، بیت ۳۷۳) از او یاد می شود و باید صد و بیست سال زیسته باشد.

اصطلاح سخن گفتن پهلوان(ان)ی سه بار بکار رفته است. در ص ۱۶۳۱، بیت ۲۳۸۵، در توصیفی از بهار، در قطعه ای تفرسی، این اصطلاح از زبان بلبلی است که در سحرگاه

۱) Cf. Tavadia, ZDMG 102 (1952) P. 387.

۲) مقایسه کنید با گوینده پارسی که بعداً ذکر خواهد شد.

بر مرگ اسفندیار زاری می‌کند (این قطعه تغزلی فاصلهٔ میان داستان هفت‌خوان و داستان آخرین نبرد این قهرمان را پر می‌کند) :

نگه‌کن سحرگاه تا بشنوی
ذبلبل سخن‌گفتن پهلوی

عبارت طبعاً مجازی است. آیا می‌خواهد بگوید که بلبل « زبان قهرمانی، حماسی» دارد (آنطور که مول تفسیر می‌کند) ، یک چنین زبانی با این پرندۀ رثاگو مطابقت ندارد. ترجیح داده می‌شود که تصور شود « سخن گفتن به پهلوی » در نظر بوده است، شاید برای اینکه او در سوگواری یک قهرمان ندبه می‌کند، بخصوص که او در مقام آهنگی که معروف به پهلوانی است سرود می‌خواند. در حافظ این آهنگها پهلوی هستند؛ حتی زمانی که مفهوم آنها عرفانی است.

بلبل زشاخ سرو به گلپانگ پهلوی
می‌خواند دوش درس‌مقامات معنوی^۱

ص ۱۷۸۱ بیت ۱۱۹ در قطعه‌ای که کودک اسکندر را پیش پدر بزرگش قیصر توصیف می‌کند، گفته می‌شود که در طول سالها

سکندر دل خسروانی گرفت
سخن گفتن پهلوانی گرفت

مول ترجمه می‌کند « او عادت کرد که چون یک شاه بیندیشد و چون یک مرد جنگی سخن بگوید ». اما تفسیر دیگری براتب طبیعی‌تر است. اسکندر از نژاد ایرانی و پسر شاه‌دارا است، اما در کشور روم، توسط پدر بزرگ مادریش قیلاک، پرورش یافته است؛ اگر او می‌خواهد که روزی ادعای تخت و تاج ایران را بکند بر او لازم است که با زبان این کشور، با زبان نیاکش و بهتر بگویم با زبان شاهانه آشنا شود. شعر، با احتمال زیاد چنین معنی می‌دهد: « او سخن گفتن پهلوی را آموخت ». آخرین مثال شعری است که ما در آغاز بر شعر دیم که مربوط به خود فردوسی است (ص ۱۰ بیت ۱۶۷) :

سخن گفتن پهلوانیت هست.

ما می‌توانیم اکنون این شعر را در پرتو توضیحات عبارتهای دیگر تفسیر کنیم. ما دیدیم که : الف) هر جا صحبت از سخن گفتن یا نوشتن است، کلمهٔ «پهلوان(ان)ی» به عنوان صفت توصیفی که معنی « باستانی، با نژاد « قهرمان » را می‌دهد نیست، بلکه نام یک زبان است و این زبان بجز در چند مورد خاص زبان پهلوی است، ب) «پهلوان(ان)ی» با موصوف سخن و عبارت ترکیبی سخن‌گفتن، در دو مورد به احتمال زیاد و در دو مورد دیگر کاملاً « پهلوی » معنی می‌دهد. پس برای شعری که در آن شاعر از خود سخن می‌گوید به همین مفهوم کشیده می‌شویم و معنی چنین می‌شود: « تو پهلوی می‌دانی ».

(۱) دیوان حافظ، قزوینی - غنی، تهران، ۱۳۲۰/۱۹۴۱م، ص ۳۴۵، شمارهٔ ۴۸۶.

دارمستر فکر می‌کرد که فردوسی می‌توانسته پهلوی بخواند^۱. اما این عقیده چندان دنیال نشده است^۲. عقیده مخالف نلد که^۳ بیشتر قبولیت یافته است^۴. این عقیده نه بر دلایل صریح بلکه بر احتمالات کلی مبتنی است. این موضوع مورد تأیید است که در قرن چهار هجری/ده میلادی، شناسایی از زبان پهلوی بسیار نادر بود و نباید از محیط موبدهای زردشتی بیشتر تجاوز کرده باشد. چنین (و بحق) مشهور شده بود که خواندن این زبان بسیار مشکل است. این همان چیزی است که گسرگانی، به دنیال دیگران، در مقدمه ویس و رامین ذکر می‌کند^۵. اما همان مؤلف در ضمن اظهار می‌دارد که در اسفهان متذوقانی بوده‌اند که این زبان را می‌آموختند و با خواندن این داستان خود را در این راه ورزیده کرده‌اند^۶. مانی در برابر این تصور قرار نمی‌گیرد که نزدیک یک قرن قبل از آن فردوسی که به دوران باستان ایران توجه خاصی داشت، قطعاً پیش از بعهده گرفتن نگارش شاهنامه، آغاز به یادگیری این زبان کرده باشد. در هر صورت گفته خود او ما را به این نتیجه‌گیری وامی‌دارد.



۱) *Revue Critique*, N.S.21 (1896) No 1 PLI.

مول در مقدمه خود (کتاب شاهان، ترجمه، جلد اول، پاریس ۱۸۷۶ م XXV) ذکر می‌کند که فردوسی پهلوی می‌دانست و در یادداشت مؤکداً رجوع می‌دهد به شعر سخن گفتن پهلوانیت هست، و این عقیده با ترجمه‌ای که او پذیرفته است، مغایرت ندارد.

۲) J.C. Coyajee. *Studies in Shāhnāme* (Bombay.S.d.) P.1.

«احتمال این هست که او خیلی عقیده‌دار نسبتاً خوبی از پهلوی می‌دانست. اگر چه عقیده مخالفی از طرف مراجع بالاتری اظهار شده است.»

۳) *Geschichte der Perser...*, aus der arabischen Chronik des Tabari (Leyden, 1879, P. XXIII)

۴) J. Rypka, *History of Iranian literature* (Dordrecht 1968) P.155.

«نه او و نه دقیقی با فارسی میانه آشنا نبودند»

۵) جاب مینوی (تهران ۱۳۳۸/۱۹۵۹)، ص ۲۶ بیت ۳۳-۳۵.

۶) همان اثر، بیت ۳۹-۴۰.